



بخش - ۱۶ - قسمت - ۵ -

به پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان »

۱۹ / مارچ / ۲۰۱۵

« ... انجنیر بری عثمان (برادر زاده اکرم عثمان) جوان خوش قد و خوش معاشرت و بسیار با نزاکت و مهربان ... انجنیر محمد نعیم .. خوش صحبت و بسیار مهربان انجنیر محمد یوسف افروز جوان بسیار مهربان و آرام . جوان با دیانت و خوبی بنام انجنیر عتیق روزانه برای امور نقشه کشی و ساختمانی از اتاق بیرون می رفت و شبها بر میگشت قیدش پوره شد و رها شد . حاجی غلام سرور بایانی که در زندان ساعت سازی میکرد ... خداوند خوبی های هر دو دنیا را نصیب شان نماید . [ص ۱۲۰ و ۱۴۷ و ۱۴۸] »

شکرالله کهگدای سه تن (انجنیر بری عثمان - متهم به همکاری با CIA - ، انجنیر محمد نعیم ، انجنیر محمد یوسف افروز را که از تسلیمی های فعال و همکاران اطلاعات زندان بودند و اخبار خاد در باره جهاد و اوضاع جهان را مثل دگرمن خلیل دربین زندانیان پخش می کردند . این تسلیمی ها را [که نقشه های ساختمانی جدیدی برای زندان می کشیدند و اتاق های ملاقاتی کارگران «کارگاه زندان» را برای خلوت کردن با خانم هایشان ، همین ها کشیده ، اعمار آن را زیر نظر داشتند] تطهیر و تبرئه نموده انسانهای شریف و پاک جلوه داده ، از خدایش برای آن سه تن که با روسها همکار شده بودند و به مردم و وطن شان خیانت می کردند ، خوبی های هر دو دنیا را طلب می نماید . !

« - ... اکبر پادشاه هم اتاقی دیگر مان ، محمد اکبر نام داشت که مدرس موسسه دندان در کابل بود و از ناحیه قلب بشدت رنج می برد و روزانه تا ۱۵ قرص دواى علاج قلب و اعضای را می خورد . چون اکبر بسیار بیمار بود ، آوازه بود که سرطیبب شفاخانه زندان پلچرخی از نتایج و گراف و عکس های قلب اکبر جان استفاده کرده با اخذ پول هنگفت کدام شخص دیگری را از زندان توانسته آزاد بسازد و برای اینکه رد پای اکبر گم شود این بیچاره بیمار را در بلاک اول جزائی ساخته است ، نویسنده اکبر جان را اکبر پادشاه میگفتم اتفاقاً پس از چند سال او را در سال ۱۹۸۹ در دهلی دیدم ؛ ... شفیق بهروز [معروف به شفیق خالدار کارگر کارگاه که قبلاً وی را افشاء نموده ام - ک . ت .] جوان برومند با قد و اندام رسا و دوست و رفیق بدر روز بود یعنی که از گزند حکومت مزدور ببرک کارمل نه بهروز روز داشت نه بد روز... صوفی کریم پنجشیری وی ما را می خنداند و دل پرچمی خلقی و جاسوس ها می کفاند ... محمد امین جان

پنجشیری هم اتاقی دیگر مان بود جوان بسیار باوقار و آراسته با صفات خوب انسانی ... عبدالبصیر بدرور پنجشیری مهربان و محترم بود ... [صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴] پهره دار دروازه نام حاجی احمد را [برای اعدام] خواند مردانه برخاست **عبدالبصیر بد روز** هم اتاقی ما حاجی احمد را در بغل گرفت . اشک ریخت و میگفت : " این ملت شکست نمی خورد " ... [صفحه ۱۲۸]

من در مورد اکبر در جلد اول « خاطرات زندان » مفصل تشریح کرده ام . کهگدای گپ اطلاعات زندان مبنی بر : « سرطیب شفاخانه زندان پلچرخی از نتایج و گراف و عکس های قلب اکبر جان استفاده کرده با اخذ پول هنگفت کدام شخص دیگری را از زندان توانسته آزاد بسازد و برای اینکه رد پای اکبر گم شود این بیچاره بیمار را در بلاک اول جزائی ساخته است » را پشتوانه تبلیغ اطلاعات ساخته بود . اطلاعات زندان با پوشش همین گپ اکبر را معصوم جلوه داده ، وی را برای کار اطلاعاتی به « بلاک ۱ » فرستاده بود . بعد از آن در شفاخانه زندان با استفاده از مشکل قلبی اش توظیف شده بود . در مورد شفیق بهروز (یا شفیق خالدار ، بد روز و امین جان هر سه از اهالی پنجشیر) که هر سه عضو خاد بودند ، در جلد های اول و دوم و سوم « خاطرات زندان » نوشته ام . صوفی کریم پنجشیری را در واقع اکثر زندانیان به حیث عامل خاد می شناختند . برای آنانی که کهگدای را آنطوری که هست می شناسند ؛ توصیف چنین خادی ها را از زبان قلم وی قابل تعجب نمی دانند .

کهگدای در صفحات ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۴۵ و ۱۴۶ در باره روستار تره کی از اشکال داو و دشنام و اتهام به جاسوس بودن و لجن پراگنی های خابنانه دریغ نموده است .

کهگدای از کسی به اسم احمد شاه توخی که بنا به نوشته اش « قبلاً در جلال آباد خارنوال بود و بعداً فلمبر دار خوب شد » چنین می نویسد :

☐ - « او یک جوان بسیار با شهامت و خوب بود ... قصه می کرد که با مجید (مجید کلکانی رهبر ساما) بسیار رفیق و دوستش بود و از دستبرد ها و تاراج های مجید کلکانی نیز قصه های زیاد میکرد . قصه میکرد که با مجید کلکانی در زمان تجاوز روس ، روزی در منطقه کارته مامورین یک تانک روسی را آتش زدند و فرار کردند . احمد شاه جان میگفت به حساب حزب اسلامی حکمتیار گرفتار و زندانی شده است . » (صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲)

این احمد شاه توخی (فرضی و یا اصلی) باید از عوامل خاد بوده باشد که ادعای رفاقت با رفیق مجید را نموده است ، با ادعای چنین « واقعیتی » گویا خواسته رفیق مجید را یک دزد و جنایت کار نشان بدهد و خودش را ضد دولتی که با وی یکجا در کارته پروان یک تانک روس را آتش زده اند . این کودن رفیق مجید را بدمعاش فلم هندی خیال کرده است که با هر کی پیش آید رفاقت داشته و با به خطر انداختن خود و سازمانی که رهبری اش را داشته و مصروفیتش در کوچه ها و پس کوچه ها شکار تانک روسی ؛ حتا با اخوانی ها بوده است ، اگر این احمد شاه توخی (فرضی یا اصلی) عامل خاد نبوده باشد ، به طور حتم این جاسوس خانه زاد از زبان وی رفیق مجید را دزد و لومپن نشان داده است . سیاست خاد در مورد این اسطوره مقاومت تبلیغ آدمکش بودن وی بوده است ؛ چنانچه یک تن از جلادان خاد در خاطره دروغینش رفیق مجید را به گونه ای آدمکش نشان می دهد نه عنصری که برای آزادی کشور سلاح به دست گرفته بود . از جانب دیگر کهگدای در همین دهلیز منزل دوم غربی خبر شده بود که من ماهیت اصلی وی را که جاسوسی برای خانواده نادر غدار (ظاهر- داوود) و خاد بوده ، برای برخی از زندانیان افشاء کرده ام ، از همین سبب به خاطر بی اثر ساختن افشاءگری من در کتابش در مورد این قلم چنین نوشته :

☐ - « در بلاک اول تعدادی از شعله یی ها نیز زندانی بودند . یکی از اینها آقای توخی نام داشت که مرد میانه سال و مورد احترام سایر شعله یی ها بود . مگر میگفتند که این آقای توخی به خاد جاسوسی میکند . خداوند بهتر میداند .

داکتر فاروق رکین زندانی دیگر می گفت که محمد عثمان روستار تره کی میخواهد شعله یی شود ولی شعله یی ها او را فاقد شعور سیاسی لازم میدانند و بر ساده لوحی او سخت میخندید ... « (صفحه ۱۳۳)

جاسوس حرفه ئی در اینجا علاوه بر رفیق مجید از زبان احمد شاه توخی که وی را دزد و رهزن خوانده و به من هم از زبان کسان نامعلومی اتهام جاسوس بودن بسته است ، و تلویحاً با نوشتن این جمله که "مورد احترام سایر شعله ئی ها بود " به تمام شعله ئی ها ، همچنان توهین عدم آگاهی و بی خبری از «بزرگ شان» ، روا داشته . او جواسیس زیر پوشش شعله ئی را به ستایش می کشد ؛ ولی جمع شعله ئی ها را به خاطری که بزرگ شان را نشناخته اند ، نا آگاه و بی خبر وانمود می سازد . و در بعد دیگر آنها را هم زیر سؤال می برد . بدین معنی که چطور شده می تواند که از آن جمع یکی دو تای آن وی را نشناخته باشد . جاسوس خانه زاد از اعدام شدگان شعله ئی (از بهمن ها و مجید ها و نادر علی ها و صد ها تن دیگر که در آن زندان در زیر شکنجه های وحشیانه هم قلابه های خادی اش مقاومت کردند ، تا سر انجام اعدام گردیدند و به همین سبب هرازگاه زندانیان از اخلاق پسندیده ، شهامت و تبحر شان همواره به نیکوئی یاد آوری می کردند ؛ حتی یک کلمه هم ننوشته ، منهای حیدرلهیب که در زمان خلقی ها در زندان کشته شد (این را هم به خاطری تذکر داده تا پشتوانه ای شده بتواند برای افتراء و اتهام بستنش در مورد رفیق اسطوره ساز مجید و این قلم و از جانب دیگر جنایات خلقی ها را در زندان بازگو نماید [۱]) .

جاسوس خانه زاد برای تفرقه میان طیف چپ انقلابی از یک جانب و داکتر روستار تره کی از جانب دیگر از زبان یک داکتر شعله ئی که پیش قراول اعتصاب غذائی ماه جوزای سال ۱۳۶۱ زندان پلچرخی بود ؛ اتهام «ساده لوح» و «فاقد شعور سیاسی» بودن می بندد . این کودن دروغگو و کم حافظه ؛ حتی نام آن داکتر را نمی داند و به غلط «فاروق» می نویسد .

د : استاد کاکر

صدای ناهنجار ورود تیم تلویزیون مسکو به «بلاک ۲» و مصاحبهٔ پروفیسر کاکر ، در سراسر زندان ، چون بمب منفجر شد؛ قسمی که آواز مهیب انفجار آن به سایر بلاک های زندان پلچرخی هم پیچید .

معلوم نشد آقای کاکر را به کدام بهانه ای به «بلاک ۲» انتقال دادند . وی که در جریان تحقیق خاری هم به پایش تخلیده بود و در زندان مستانه ، بی خیال و سرحال زندگی می کرد ؛ با افتخار و خوش خلقی همیشگی در برابر کمرهٔ فلمبرداری دشمن کشورش (سوسیال امپریالیزم شوروی) ، قرار گرفت . روسها و چاکران وجدان فروختهٔ خادی آنان اطمینان داشتند که پوهاند (پروفیسر) صاحب کاکر در برابر کمرهٔ تلویزیون ڈرافشانی می کند ، ورنه زحمت آمدن به زندان پلچرخی را به خود نمی دادند . پوهاند مشهور کشور ما کاکر صاحب (که هم اکنون پسر شان « کاوس » جان بنا به گفتهٔ یک نویسندهٔ آگاه در خدمت مستقیم کرزی دست نشانده قرار دارد) با بی شرمی تمام در برابر دشمن تجاوز کرده به وطنش وجلادان و شکنجه گران بی آبروی خادی سرتعظیم فرود آورده ، از الطاف روسها و دولت پوشالی نسبت به زندانیان به یاره سرائی های تهوع آور و دروغهای شادخار پرداخته ، از «کارگاه صنعتی» ؛ «خیاط خانه» ؛ «سالون آرت و هنر» ؛ «شفاخانه زندان» (در واقعیت امر این ها تماماً مراکز اطلاعاتی و جاسوسی زندان بودند) ؛ از «تسهیلات» در ملاقاتی پایوازان با زندانیان ؛ از برخورد «انسانی» و «نیکو» ی محافظان روسی و خادی ها با زندانیان و پایوازان آنان { مراجعه شود به کتاب «خاطرات هشت سال پایوازی زندان پلچرخی» از رحیمه توخی [۱] } از تخفیف

در مدت حبس زندانیان؛ از «عفو و بخشش» قید های باقیمانده زندانیان به خاطر «بزرگداشت» روز های مذهبی و...؛ از لطف سرطیب شفاخانه و تداوی درست در آن قتلگاه مرموز؛ از تیم والیبال و «زیست راحت» زندانیان به خصوص آسایش خودش سخن ها گفت.

آقای کاکر؛ اما از منع ملاقات پایوازان با زندانیان؛ از شکنجه های و حشیانه جسمی و روانی؛ از اشکال فشارهای کشنده و طاقت فرسا و استخوان شکن، از انواع دسپلین غیر قابل تحمل و ضد کرامت بشری، از تحقیر و توهین، اهانت و فحش و ناسزا گوئی به زندانیان و پایوازان آنان، از تجاوز به عفت دختران و ناموس پسران خرد سال (توسط مسؤولان زندان، مانند هوتک ها و "قربان سعید" ها)، از انتقال پیهم ده ها و صد ها زندانی در تیرگی شبها دو - سه بار در هفته، به خصوص در شبهای پنجشنبه به پایگاههای ارتش شوروی و کشیدن خون آنها قبل از اعدام، از گرفتن پول، پوشاک و خوراک زندانیان اعدام شده از پایوازان شان در طی یک سال و حتا بیشتر از آن؛ از سرکوب خونین اعتصاب ها و صد ها مورد تخطی و نقص آشکار حقوق بشر در زندان؛ کلمه ای هم بر زبان جاری نساخت و حرفی به میان نیاورد. گروه فلمبردار روسی و چاکران کمره به دست خادی آنان، گفتار بی اعتبار و خاینانه تلویزیونی آقای کاکر را ثبت و درج نمودند. معلوم نشد که آنها در اختیار «عفو بین الملل» و یا کدام نهاد «بشر دوست» و هواخواه کاکر قرار دادند.

پروفسور کاکر که در پوهنتون کابل به بالا ترین رتبه علمی (پوهاند) رسیده بود. در زندان مرتکب خیانت مدهش به منافع کشورش گردید. زمانی که شماری از استادان پوهنتون کابل توسط خاد دستگیر گردید. استاد کاکر هم در میانشان دیده شد. زمانی که ما را از سمت شرقی به دهلیز طبقه دوم غربی «بلاک ۱» انتقال دادند، از وجود استادان در آن دهلیز آگاه شدیم. در سمت غربی که بودیم در وقت تفریح می دیدیم که کاکر در میدان خط اندازی شده والیبال نخستین کسی بود که حاضر می شد. وی سر تیم بود. توپ را سرویس می کرد. حریف وی خلیل زمر بود. زمانی که به سمت غربی انتقال داده شدیم، بعد از مدتی متوجه شدم که استاد کاکر پشتون پرست با هیچ کسی محشور نیست، منهای خادی های نیمه علنی. از صحبت و جر و بحث با دیگران طفره می رفت، به خصوص از طیف چپ انقلابی. زمانی که با من روبه رو می شد، بعد از سلام و علیک می کوشید خودش را مصروف کاری نشان بدهد، تا سر صحبت در کدام مورد باز نشود.

گردونه لبریز از سرب مذاب گذشت روز ها، شبها، هفته ها و...، بر بستر ملتهب خاطر ناشاد مان کشیده می شد. سنگینی مرگبار و سوزش اندوه آفرین آن را با تمام جان خود احساس می کردیم. تا نوبت یک ساعت تفریح می رسید.

سرانجام تفریح، چون روز های دیگر به سرعت گذشت و ما همه بار دیگر از برابر اتاق بند و بست برای مرگ، یعنی «اتاق کنفرانسها» عبور داده شدیم و بعد از بالا شدن به طبقه دوم، هر زندانی به سمت اتاق خود روان شد. زمانی که در درون اتاق همه جا به جا شده خود شان را مصروف کاری ساختند؛ وضع داکتر صاحب روستار تره کی را به گونه دیگر یافتیم. با اندک دقت متوجه ارتعاش انگشتان لاغرش شدم. از وی پرسیدم: «استاد چرا ناراحت معلوم می شوید؟»، وی که از جاذبه، محبوبیت و اتوریتته شعله ئی ها در میان زندانیان آگاه بود، به همین سبب با رفقای ما هم صحبت و دوست شده و این قلم را هم منحه یک دوست نزدیک به خود احترام می نمود، که البته احترام متقابل میان ما بر قرار بود؛ چنانچه روی همین دوستی حساب کرده از دست بی ادبی و رذالت همایون خادی به من شکایت کرد که جریان آن را قبلاً به تصویر کشیدم. کاملاً به خاطر دارم که استاد روستار تره کی دستش را اندکی دراز نموده با انگشتان لاغرش از گوشه ای آستین پیرهنم گرفته آن را کش کرد که من متوجه حرف هایش شوم. زمانی که سرم را برای شنیدن گپش نزدیک کردم، با هیجان و خشمی که تا آن وقت در وی مشاهده نکرده بودم چنین گفت:

« آقای توخی یک موضوع بسیار مهم را برای من می گویم . اول قول بده و تعهد کن که در زندان به کسی نگوئی . » از چنین خواستی یک دنیا تعجب بر ذهنم نشست و گردابی از کنجکاوی من را در مدار خود کشید و ناگزیرم نمود تا فوراً تعهد نمایم . وقتی که موج خاطر پریشاناش فرونشست ، آنگاه داکتر روستار لب به سخن کشوده چنین گفت : « توخی صاحب ، کاکر بدون مشوره من با تیم روسها در زندان مصاحبه کرده ... » . از شدت تعجب حرف استاد را بریده از وی پرسیدم : « استاد اگر با شما مشوره می کرد ، شما برایش اجازه چنین مصاحبه ای را می دادید ؟ » . استاد با تعجبی آمیخته با نفرت و خشم شدید چنین گفت : « نه این خیانت است که ما با روسها مصاحبه نمایم » .

با آنکه داکتر روستار تره کی یک انتی کمونیست طرفدار اسلام [بعد ها طرفدار طالب] بوده و مدتی هم در این راستا قلم می زد ؛ مگر به خاطر موضع گیری هایش به خصوص در رابطه با مصاحبه خاینانه کاکر با روسها در زندان (« نه این خیانت ملی است که ما با روسها مصاحبه نمایم ») ، یعنی ضدیت با روسها و نوکرانش - به گونه آشتی ناپذیر - وی را قابل احترام می دانم . ما هر دو همزنجیر سابق تا مدتی قبل از حال و احوال یک دیگر باخبر می شدیم .

رووسها صرفاً از یک استاد سرشناس پوهنتون افغانستان در سطح جهان ، یعنی پروفیسر کاکر که در دوره تحقیق و مدت زندانش کدام ضدیتی با روسها و غلامان قلاده به گردن خلقی ، پرچمی و خادی آنان نشان نداده بود ، درخواست مصاحبه نمودند . در همان روز تیم روسها همراه با خادی ها و خادی های زیر پوشش فلمبردار و تنظیم کننده لایت و صدا و به اتاق بزرگ و خالی در منزل اول بلاک دوم آمدند ، آنگاه استاد کاکر را به آن بلاک انتقال دادند . استاد زمانی که در برابر کمره تلویزیون قرار گرفت ، لب به ثنا و صفت و کرنش در پیشگاه تیم روسها گشوده اینطور آغاز به سخن کرد :

« زندانیان همه در داخل زندان از شرایط صحی خوب برخوردارند . شفاخانه در اینجا است . زندانی مریض اگر به اینجا تداوی نشود ، وی را به شفاخانه های بیرون از زندان انتقال میدهند . زندانیان مورد ضرب و شتم قرار نگرفته و اذیت نشده اند و مسؤولان زندان در برابر استادان پوهنتون در کمال ادب و احترام رفتار می نمایند . همینطور با سایر معلمان و روشنفکران و داکتران طب و انجمنیان رفتار انسانی دارند . نه کسی را توهین می نمایند و نه بی حرمتی . شما هر چه در بیرون زندان می شنوید ، این ها همه پروپاگند و تبلیغات است . اینجا کتابخانه هست ؛ کورس سواد آموزی هست . زندانیان خود را با کتاب سرگرم می سازند . برای اینکه باسواد شوند به آن کورس ها می روند . برای زندانیان بی بضاعت و بیچاره « کارگاه صنعتی » در داخل زندان ساخته شده که آنان با کار در آن جا می توانند مقدار پول هم برای فامیل هایشان بفرستند . معیار قید زندانیان را بسیار کم گرفته اند . عفو و بخشش زندانی در طول سال چند بار صورت می گیرد . شمار زیادی از زندانیان همه ساله از زندان رها می شوند . ملاقاتی و پایواری زندانیان جریان یافته در اعتصاب غذائی ماه جوزای گذشته هیچ کسی تلف نشده است و » [نقل به مفهوم از زبان شماری از زندانیان آگاه ؛ من جمله «باشی لعل محمد» که زمانی خود مدیر خاد در یکی از ولایات افغانستان بود و در اتاق ما روی صحبت های استاد کاکر در مصاحبه با روسها روشنی انداخته یکایک گپ و گفت این تسلیم شده و خاین به منافع مردم را بازگو نمود] .

وضع صحی زندانیان چندان رضایت بخش نبود . همه به نسبت کمبود مواد غذائی دچار نوعی رخوت و ضعف شده از کمبود انرژی شکایت داشتند . آخر میهن فروشان پرچمی خادی از ماه جوزا که زندانیان دست به اعتصاب غذائی زدند ، بنا به حکم بادران روسی شان مانع آوردن مواد غذائی به زندان شدند و از جانب دیگر کانتین های داخل زندان هم جز چند قلم معدود (آنها هم اشیای کار آمد ، مثل چای و کریم دندان و برس و...) از آوردن مواد خوراکیه جداً جلوگیری می کردند . قراونه را که قبلاً بی کیفیت بود ، بی کیفیت تر ساختند تا زندانیان به امراض ساری و مزمن گرفتار شوند تا بتوانند آن ها را به تسلیم وادارند . به سبب اعتصاب خونین ، نهاد های کشورهای غربی در مورد استادان پوهنتون سر و صدا راه انداخته بودند که در زندان پلچرخی مورد لت و کوب و شکنجه قرار می گیرند . گفته می شد که این امر روسها را

دچار تشویش ساخته بود. سرانجام تشویش و اضطراب متجاوزین روس با مصاحبه و ابراز خرسندی یک زندانی سرشناس (پروفیسر کاکر) از زندان داری روسها در افغانستان؛ مرتفع گردید.

خاد که متیقن بود که طبق وعده قبلی، کاکر به طور حتمی با باداران شان مصاحبه می نماید. از همین سبب یکی دو روز پیش مخفیانه کانتین های زندان را پر از مواد غذایی نموده بود، تا بعد از مصاحبه کاکر نوید باز شدن آن و از سر گرفتن فروش مواد غذایی را («از برکت سر استاد کاکر») در کانتین های زندان - بعد از پایان مصاحبه وی - در همان روز بدهد.

بعد از ظهر همان روزی که کاکر مصاحبه کرد، و یا فردای آن، باشی لعل محمد به مجردی که دروازه اتاق را باز نمود و به درون اتاق ما داخل شد، گفت: «پول هایتان بتین که در کانتین خوراکه باب آمده ...». استاد فرهنگ با آواز بلند آنگونه از تعجب گفت: «چی میگی لعل محمد خان راست میگویی؟» وی اظهار داشت: «آن، راست می گویم»: یک زندانی صدا کرد «خیر ببینی که این احوال را آوردی!». باشی لعل محمد در جوابش با نوعی تمسخر گفت: «مره چه خیر ببینی میتی کاکر صاحب را دعا کو که با روسها مصاحبه کرد. از برکت مصاحبه او به فامیل ها هم اجازه داده شده که مثل سابق مواد غذایی برای بندی های خود آورده می توانند». بعد از باز شدن کانتین و فروش مواد غذایی در آن و اجازه آوردن مواد خوراکه برای زندانیان خیر خیانت استاد کاکر چون صدای بمب در سراسر زندان پلچرخی و بیرون از آن پیچید.

موقف سه تن از استادان پوهنتون کابل در زندان پلچرخی: یک تن آن (استاد هاله) «روانپزشی»، دور از مردم، گویا «شاعر»، تعریف گر اندام جنسی مرد زن ...! فرد دوم شکر الله کهگدای یک جاسوس خانه زاد دربار ظاهر - داوود، پرچمی خادی شده، بعداً جارچی سیاست اشغالگرانه امپریالیزم جنایتکار و غارتگر امریکا در افغانستان. سخت ضد وحدت ملی، ضد پشتون و هزاره؛ مداح احمد شاه مسعود، دوستم، سرباند های اسلامی، ملا های ایرانی، رونالد ریگان و نظام امپریالیستی. شخص سوم پروفیسر کاکر نژاد پرست که ذکر خیانت تاریخی اش در بالا رفت؛ چنین بود زندگی و موضع سیاسی - اجتماعی و اخلاقی این سه تن در زندان پلچرخی.

د - استاد روستار تره کی:

داکتر روستار تره کی شخص چهارم بود که بنابر دلایلی با رفقای ما (طیف چپ انقلابی) طرح دوستی ریخته مورد احترام آنان بود.

داکتر روستار تره کی در زندان با طیف چپ انقلابی دوستی و صمیمیت و همدلی داشت و این را به درستی می دانست که آنها جمعی بودند منسجم، متشکل، منضبط، محکم، استوار، شجاع و متعرض، مهربان و فداکار که به اشکال مختلف زندانیان بی بضاعت؛ حتا مریض های ساری را کمک می کردند، و از همین سبب در میان زندانیان از احترام خاصی برخوردار بودند؛ چنانچه در سلول های کوچک و بزرگی که آنان حضور داشتند، اخوانی های مکتبی و لمپن ها و رهنان و جنایتکاران و چاقوکشان وابسته به باند های قوای ملیشه در برابر آنها به اصطلاح «منم» گفته نمی توانستند. جاسوسان، خادی ها و جواسیس را در هر قالبی که قرار داشتند دقیقاً ارزیابی می نمودند. همین مزدوران مخفی به خاطری که از جانب آنها افشاء و برملاء نشوند، از هر گونه تقابل و رویارویی با شعله ئی ها اجتناب می ورزیدند. هیچ زندانی چنین امر مهم را کتمان کرده نمی تواند.

داکتر روستار تره کی از یک خادی پلید که در هنگام تفریح که کسی در اتاق نمی بود ، بکسش را می پالید . چای و بوره و سایر اشیای مورد ضرورتش را می دزدید و ایشان را با گفتن کتره و کنایه ، که اینکار جزء وظایف آنان بود ؛ اذیت می کرد . داکتر تره کی با درک همین موضوع [اتوریتئ طیف چپ انقلابی (شعله ئی ها) در بین زندانیان] از همایون خادیست به این قلم شکایت کرد و شخصاً متوجه شد که من در برابر سایر هم اتاقی ها چگونه این جوان پست را با خشونت هوشدار دادم که بعد از این به چنین عملی دست نزنند و داکتر صاحب را با گفتن کنایه و کتره اذیت ننماید . چنانچه همایون بعد از آن روز ، هیچگونه حرکتی که سبب رنجش وی شود ، از خود نشان نداد و داکتر صاحب روستار تره کی در زمینه از من تشکر کرد .

توضیحات

[۱] - جالب این است که یکی از تسلیمی های زیر پوشش ساما که با داکتر نجیب جلاد خاد و بطور اخص جلاد زندانیان ساما و قاتل رهبران این سازمان نامور دور یک میز غذا خوری نشسته مذاکره نمود و دو برادر تسلیمی وی هم در زندان پلچرخی خیانت کردند و هم در خارج از کشور مرتکب کار و کرداری شدند ...

همچنان یک تن دیگر با استفاده از نام پرافتخار ساما تعلقات مخفیانه اش را با یکی دو تن از اعضای بلند مرتبه کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق» پوشش داده ، کتاب کهگدای را به کسانی نشان دادند و به نوشته کهگدای در مورد این قلم اشاره هائی نمودند .

فرد دومی یک تن از به اصطلاح دیپلماتی بود که خود روابط تنگاتنگی (چه در کابل ، چه در امریکا) با کهگدای و در آن زمان ، با پسر مامای شکرالله کهگدای (احسان الله کهگدای) داشته ، دست به چنین تبلیغات به ضد این قلم زده ، تا به زعم خودش پاد زهری پاشانده باشد ، که افشاءگری من را در آینده (در مورد خودش) گویا بی اثر و بی ضرر سازد اگر زندگی مجال تنفس بیشتر داد ؛ مطالب تاکنون افشاء نشده و آموزنده ای را در رابطه با عملکرد های این اجنت حرفه ئی روس که در راه منافع شوروی آن وقت کار می کرد ؛ تقدیم جنبش انقلابی کشور خواهم نمود .

ادامه دارد